

بزم سرور

هوال محبوب

عالم زنظم طلعت ابهی منظم است
خود قطره ای از آن به محبوب عالم است
از هر نژاد و فرقه بنی نوع آدم است
کز آن پیام قلب همه شاد و خرم است
هم چون سراج روشن این لیل مظلم است
این قاره که جلوه گه اسم اعظم است
روز قیام و نصرت این امرا کرم است
کشف قوا ساز است که امروز الزم است
تائید حق چو ساغر صیبا داماد است
دیگر نه جای حزن و غم ورنج و ماتم است
با اشتهال هر چه هزاریم ما کم است
زان شوق ها که در خور این امر مبرم است
تاجی بود که غبطه شاهان عالم است
عالم زنظم طلعت ابهی منظم است

شکر خد که بزم سروری فراهم است
این بزم عالمی که بهنگ کنگ شد بهما
باران ز شرق و غرب و جنوب و شمال بهین
دیوان عدل داده پیام مهین
فلک نجات بخش بدریای انقلاب
اقلیم آسیا که بود مهد امرد و ست
دارد سیاز تا که کند جنبشی دگر
در آسیا قوای عجیبی نهفته است
کشف قوا کنیم بتائید بهی در رخ
در آن دلی که عشق جمالش مکنان کند
دست رجا بساحت جانان بر آوریم
هنگ کنگیان سزاست سرور و حبه و رتبان
این تاج افتخار که بر تارک شمس است
بلبل ز شوق بار در گرمیزند صلا

۱۹۲۶/۱۱/۲۸ - هنگ کنگ
فانی - بلبل معانی

مقدمات تشکیل کنفرانس

هنگ کنگ

کمال معانی — مهاجر تایلد

" همتی باید تاد رطلبش کوشیم
وجهدی باید تا از شهید وصلش
نوشیم اگر از این جام نسوش
کنیم عالی را فراموش کنیم"
(هفت وادی)

موفقیت بدست آمد و آن آماده شدند ده
هزار دعوت نامه برای جلسات تحسیری
حقیقت بود تا این تاریخ جمع همکاران به
شش نفر رسید بود که از این شش نفر ۲ نفر
مشغول نقاشی ، ۱ نفر مشغول تهیه پایه
برای نقاشیها که بنا بود بصورت نمایشگاهها
متحرکی درآید ، ۱ نفر مشغول تهیه
مقدمات سایر برنامه ها و ۱ نفر مشغول قرار
دادن دعوت نامه ها در داخل جزوه های
تبلیغی بودند .

۱۷ نوامبر تعدادی از دعوت نامه ها
آماده بود و باید توزیع میگردد ولی چگونه ؟
هفتمین نفر از راه رسید . و نفر ما مرتوزیع
دعوت نامه ها شدند . غروب روز ۱۷ آند و
نفر خسته و گرسنه از راه رسیدند ولی برق
شادی در چشمانشان دیده میشد . ۷۰۰
دعوت نامه و جزوه به ۷۰۰ منزل داده —
بودند . واقعا " جالب بود شبانه تصمیم
گرفته شد دعوت نامه دیگر تهیه
شود و در روز بعد سومین ده هزار نیز چاپ

تهیه مقدمات از یکماه پیش آغاز شد
همه نگران ، همه در تب و تاب ، همه ناامید
تعدادی معدود از احبای جمال قدس در
کشوری که زبان و آداب و رسوم مردم آن با
سایر نقاط تفاوت فاحش دارد چگونه به
این نقشه عظیم جامه عمل خواهند پوشاند
طرحها همه آماده شده ولی مردم میدان
باید که این گوی را بپذیرند .
دستها بداهلند شد و رجای توفیق
از آستان رب مجید گردید . زمان بسرعت
میگذشت و کارها بکنند . ۱۶ نوامبر اولین

وسه روز قبل از کنفرانس توزیع آن به پایمان رسید .

مقارن با ورود جناب فروتن ایادی عزیز امرالله و نماینده بیت العدل اعظم الهی بیستم نوامبر اولین نمایشگاه نقاشی شامل بیش از ۱۰۰ پوستر رنگی مزین به بیانات مبارکه با پایه های زیبا و در یکی از بزرگترین ساختمانهای شهر که مرکز عبور و مرور هزاران نفر در روز است قرار گرفت و چه لذت بخش بود مردم شتابزده را در مقابل این تصاویر و بیانات مبارک متوقف دیدن . دو مین و سومین نمایشگاه نیز آماده گردید ، حال شب و روز برای همه یکسان شده بود گوئی خواب را فراموش کرده بودند . با روزنامه هاتماس گرفته میشد برنامه های رادیویی تنظیم میگردد . پوسترهایی بعد از دیگری از چاپخانه بیرون میآمد و بدو بار شهر چسبانده میشد در اماکن پر جمعیت نظیر ایستگاه کشتیهای مسافری و غیره پوسترهای بزرگ مردم را بشرکت در جلسات تحریری حقیقت دعوت مینمود و ورود جناب دکتر مهاجر یکی دیگر از ایادی امرالله جنبش را ضاعف نمود . دوستان تازه نفس از راه رسیدند کم کم از گوشه و کنار شهر صدای اللهوا بهیستی دوستان بهائی بگوش میرسید . سعادت زمانی با وج خود رسید که اولین کارت که ضمیمه جزوه های تبلیغی بود به حضرتیة القدس پس رسید و نوشته بود " من میخواهم بهائی بشوم چه باید بکنم " اشک شوق از دیده ها جاری شد . آمدن کارتها ادامه پیدا کرد و جمعا " به ۷۸ رسید جلسات تحریری حقیقت در شب قبل از

کنفرانس آغاز شد . همه معلو از جمعیت که اکثر آنها غیر بهائیهات تشکیل میدادند هنگام کنگ نورعلی نورشد سومین ایادی عزیز امرالله جناب فد رستون وارد شدند همه در جنب و جوش همه در تقلا و فقط یکروزه آغاز کنفرانس حضرات ایادی امرالله از سالن کنفرانس بازید نمودند و دستورات لازم را فرمودند و جمیع بهاران را بتائیدات جمال اقدس الهی مطمئن ساختند . بیش از یک هفته بود که بچه ها خوابیده بودند ولی آنچنان سر حال و نشاط بانجام امور مشغول بودند که بوصف نماید . تازه واردین همکاری خود را برای انجام امور اعلام میداشتند .

در تمام شهر نام بهائی منتشر شده بود بیش از ۵۰ مقاله کوچک و بزرگ در روزنامه های چینی و انگلیسی چاپ شده بود مصاحبه مطبوعاتی حضرات ایادی امرالله بازیده خبرنگاران داخلی و خارجی از طریق جمیع وسائل ارتباط جمعی گزارش گردیده بود . در جلسه نهائی که روز قبل از کنفرانس با افتخار ورود حضرات ایادی امرالله برای افراد طرازیک هنگام ترتیب یافته بود سخنان ایادی عزیز امرالله جناب فروتن چنان مورد توجه قرار گرفت که عده ای مشتاقانه تمنای جلسات بعدی را نمودند چه زیباست این بیان مبارک و بیان کننده آنچه که چشم دیده و قلم از تقریر آن عاجز است .

" بر اتحاد و اتفاق باید بگر
بکوشید زیرا کل قطرات يك
بحرید و اوراق يك شجره

لثالی يك ضد ف و گـ ل و

رباحین يك رباح *

(ماده آسمانی جلد پنجم صفحه ۵۶۷)

ای جای شما خالی ، ای جای شما خالی که این قطرات رنگ برنگ را در رهای روح و روحان سالن کوچک کنفرانس ببینید ای جای شما خالی که قطرات اشک شوق را چون ژاله بر اوراق شجره اتحاد و اتفاق مشاهده نمائید . ای جای شما خالی که تلالو در دانه های سی و یک در بار را در صد ف وحدت جمال قدم مشاهده نمائید . ای جای شما خالی که بوستان رنگ برنگ و هزار عطر روضه رضوان را بچشم سربینید .

جناب فروتن ایادی عزیز امرالله بسا لبخند طبع خویش همراه با اشک شوق و ایمان درستان حاضر جلسه معارفه را افتتاح نمودند .

روز بعد کنفرانس با پیام منیع و مهیمن بیت العدل اعظم الهی آغاز گردید این پیام ملکوتی آنچنان قوه نافذ ای بسا کنفرانس بخشید که تا آخرین لحظات و حتی ساعتها و روزها بعد از اختتام کنفرانس افکار حاضرین را بخود مشغول داشته بود .

وقت تنگ است و حرکت خیل الهی بید رنگ باید سبقت و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت * توقیعات مبارکه صفحه ۱۱۸ سه روز چون برق گذشت عده ای هنوز در فکر آغاز بودند که بانجام رسیدند عده ای همچنان مبهوت و دسته ای دیگر در فکر اینکه چه باید کرد عده ای تمنای ادامه کنفرانس را برای حداقل یک ساعت

در روززد بگرمیکردند خلاصه ولوله ای بسود هنوز از شهد کاس الهی دلپسای تشنگان باد به محبت الله سیراب نشده بود که وقت بسر آمد و حسرت زده چشم بسه برنامه سنگین و وظیفه مشکلی که بر دوش دارند در خسته و منتظر یافتن نقطه آغازی شدند .

مهاجرت ، تبلیغ ، نشر آثار امری ، فعالیت نسوان ، جوانان و تربیت کودکان تماس با اولیای امور و حفظ شعونات امری حفظ و صیانت امرالله ، کمک به صندوق اهداف ، مشرق الانکارهایی که با بسا ساخته شود ، حفاثر قدسی که باید بنیان گردد ، کتابهایی که باید چاپ شود مهاجرینی که باید در نقاط مهاجرتی استقرار یابند و جمال مبارک وعده فرموده اند :

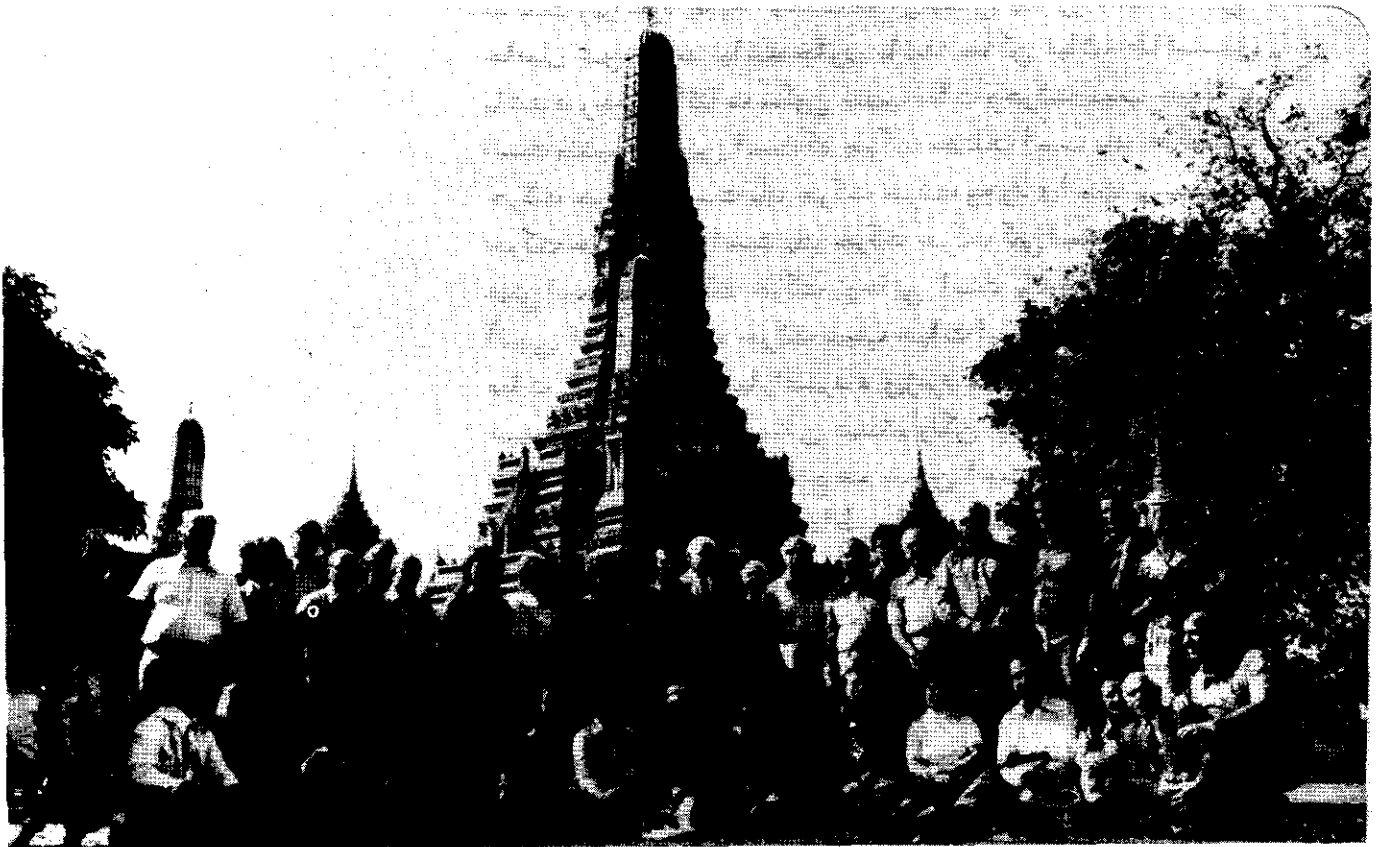
* جنود ملا* اعلی در راج اعلی
صف بسته و مهیا و منتظر و مترصد
مرد میدان و فارس عرفان که
بمحض جولان نصرت نمایند و
تائید کنند *

(توقیعات مبارکه ۱۳۵)

اوبعد و خویش و فاعلمود و آنگروه مظلوم را که شمع آجین کردن و قطعسه قطعسه نمودن و سرب داغ در دهان ریختن آنها امری ساده و روزمره بشمار میآید آنچنان قوت بخشید که کوس ظفر امرالله را آنچنان بر سر بازارها بعد از آورده اند که همه

ایامی تربیت فرمود تا از یک نسیم باهتزاز
آیند و از یک نغمه مشام معطر نمایند *
(اخبار امری ۱۹ شماره ۸)
جز رضای اورجائی نیست و جز خدمت
باستانش مطاهی نه .

را حیران کرده و حال ، نوبت ماست که
بمعهد خویش وفا کنیم و بیعتی خویش عمل
نمائیم آستین همت بالا زنیم و کمر خدمت
بر بندیم
* جمال مبارک یاران را بجهت چنین



خطابه حضرت عبدالبره

در بیت مبارک در مهمانی جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانسی
بتاریخ پنجم شعبان ۱۳۳۲

در تمام ایام مبارک همیشه آرزوی من این بود که روزی بیاید بلکه انشاء الله بجهتی سفر کنم و بقدر عجز خود در سبیل امر الله بکحرکت مذبحی بنمایم لکن از این جهت که اسباب سجن در میان بود جمیع آن اوقات بحسرت گذشت زیرا عمره وجود اینست که از انسان يك روحانیتسی حاصل شود جامد نباشد جاری باشد ساکن نباشد طائر باشد در جمیع کائنات سکون سبب معات و حرکت سبب حیات است منتها پیش این است که حرکت مختلف است يك حرکت حرکت جوهری است يك حرکت حرکت وجودی است يك حرکت حرکت کیفی است يك حرکت حرکت کمی است يك حرکت عینی است يك حرکت حرکت روحانی است يك حرکت حرکت الهی است خلاصه حرکت سبب حیات است و سکون سبب معات این مدت بسیار افسرده و پژمرده بودم از اینکه میدادم مویده و موفق بخد مت آستان نیستم و لکن چون ملاحظه میکردم که مانع هست و مانع هم سجن است و آنهم در سبیل مبارک است لهذا تسلی خاطر حاصل میشد تا آنکه صعوبت واقع گردید شدت تاثیر و تحسیر بد رجاء بود که وصف نمیتوان داد آن تاثیر و تحسیر غالب بر جمیع احساسات بود دیگر در من جان و اراد موفکری نگذاشت مدتی در این حالت تحسیر بودم بعد نائره اختلاف هم شعله زد همه شماها میدانید و این هم مانع شد بعد ملاحظه گردید که امر الله در خطر عظیم افتاده است با وجود این خیال حرکت کردم و لسی

حکومت مانع شد جمیع اعداء جمال مبارک از اطراف هجوم
 کردند صعود مبارک را از برای خودشان فرصت و فتنه مست
 دانستند و یکمال قوت هجوم کردند در هر گوشه ای که بکنفر از
 اعدا بود مسلح شد و بنای دشمنی و جنگ را گذاشت طی الخطو
 این بحیثیتهای که همیشه در سوراخها مخفی بودند نه نامی
 نه نشانی نه صدائی نه ندائی از صعود جمال مبارک
 امید وار شدند که شاید در امر مبارک خللی بیندازند بکمال
 قدرت قیام نمودند طی الخصوص وقتی که خبر اختلاف رسید
 از طرفی هم حضرات علما و مجتهدین فرصت را غنیمت دانستند
 و بنای هجوم را گذاشتند و از طرف دیگر حکومت نیز بتمرض پرداخت
 مسائل بسیار مشکل در میان آمد مسئله بزد که فی الحقیقه
 استخوان من از آن واقعه بگذاخت هر چند چیزی نمی گفتم
 ولی از شدت حزن و الم شب و روز آرام نداشتم دیگر معلوم
 است که چه میگذاشت همه این موانع سبب که خیال حرکت
 نکردم تا اینکه اعلان حریت شد و بند و بست برخاست بمحض
 اینکه حریت اعلان گردید در فکر آن افتادم که حالا وقت
 است هر چه با اباد بخته در حالتیکه مریض بودم بسد و ن
 اطلاع نفس سوار واپور گشتم و بسم الله مجربها و مرسیها
 گفتم و رفتم حضرات آشنا یان بیگانه در هکاهمه جاشهرت
 دادند که من فرار کردم و از جمعیت اتحاد و ترقی خوف کردم
 معاذ الله خیانت نمودم و ترسیده و فرار اختیار کردم در زمان
 عبد الحمید اعدای عبد البهاء متصل لوایح مینوشتند که من
 با حریت پروران همدم هستم و با آنها مخا بیره دارم و بسد
 حکومت کار میکنم چون اعلان حریت شد موضوع و محمول بکلی
 تفسیر یافت لهذا بافترا ی دیگر پرداختند نوشتند که فلانسی
 در مکاتیبش مینویسد عبد الحمید مظلوم و پادشاه ایسران را
 مظلوم خطاب میکند و اخبار را تشویق و تحریض مینماید که پناه
 بروس و انگلیس ببرید سبحان الله عبد الحمید جمال مبارک را
 بیست و پنجسال حبس نمود و من زار مدت سلطنتش و جمال
 مبارک در حق او در کتاب تصریح فرموده اند که پادشاه
 ظالم است یا ایها النقطه الواقعه بین البحرین قد استقر
 علیک کرسی الظلم فرموده اند و هیئت اتحاد سبب
 آزادی من شده اند با وجود این چگونه او را مظلوم گویم



باری از این قبیل مسائل زیاد بمیان آمدن چون نیتم این بود که بلکه انعام الله در آستان مقدس بخد متی موفیق شوم باین لواحق اعتنا نمودم رفتم بارو پاوا صریکاد رجمیع بلاد سفر کردم بمعون و عنایت جمال مبارک در هر شهری بملکوت ابهی نداشده علنا تبلیغ کرد بد اعلاء امر مبارک شد در معاهد و کنائس صوامع و مجامع دیگر جایی باقی گذاشته نشد و حال آنکه در نهایت ضعف بودم لکن تأییدات جمال مبارک میرسید باحالت ضعف در خانه بودم ولی چون در مجامع و کنائس حاضر میشدم توجه بملکوت ابهی میکردم فوراً تأییدات الهی میرسید یکساعت در وساعت متعاد یا صحبت میکردم هر چند ماکلاً زره هستیم لیکن پرتو عنایت جمال مبارک مثل شعاع آفتاب میماند هر ذره که در پرتو آفتاب افتد جلوه کند نمود ارشود این نموداری مامثل نموداری در آنست در پرتو آفتاب مقصود اینست که بد رجه عنایت مبارک بود که وصف ندارد فنعم ما قال ای باد و فروش من ، سرمایه جوش من ، ای از تو خروش من ، من نایم و تونائی ، گرزند گیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صد ساله توجان مسیحا سی خلاصه انفاس تأییدات جمال مبارک بود تاثیر مینمود قلوب را آرام میکرد نفوس را مستبشر بپشارات الهی مینمود از ماها یک حرکت مذبوحی بوده بحمد الله در مزرعه قلوب تخمسی افشانده شد بذری کشته گشت که الی الابد میروید نفوس مبارکی مشتعل شدند منجذب گشتند و بخدمت قیام نمودند تا آنکه در نهایت سرور و فرح مراجعت بآستان مقدس شد الحمد لله احبای الهی از جمیع جهات به زیارت هتبه مقدسه آمدند و با آنها ملاقات و معاشرت گردید از وجوه نورانی آغان قلب باهتر از آمد اطمینان حاصل شد که این نفوس در سهیل جمال مبارک جانفشانند مقصدی جز رضای او ندارند فکری جز نشر نفعات او ننمایند باری در نهایت اشتعال طواف مطاف ملاه اعلی نمودند و در بقعه مقدسه در مقام اعلی سر بآستان نهادند و مراجعت بد پارخود نمودند امید وارم که از مراجعت آنها نتایج عظیمه و آثار جلیله ظاهر گردد در حال که شما میروید باید بهمین قسم بقوت الهی و بشارت روحانی و انجذابات وجدانی مراجعت کنید چون

من در اینجا نبودم حضرات آشنایان بیگانه اینجا در این مدت کوشیدند و ارتباطی پیدا کردند و با بعضی روابط خفیه و با بعضی روابط ظاهره بعد از ورود من باز مجتمع شدند مثل زمان عهد الحمید لوابحی نوشتند مفترباتی زدند و حال فرستاده اند به اسلامبول بگمان اینکه این سبب میشود یا حبس میکنند یا نفی یا قتل مقصود این است که احبای آلهی نباید نظرشان بمن باشد این امر مرعظیم است امر جمال مبارک است هزار نفس مثل من بیاید و برود باشد یا نباشد یکی است اهمیت در امر مبارک است احبای آلهی باید ثابت و ثابت و راست باشند معلوم است که من همیشه در خطر بوده و هستم و گذشته از خطر من که همیشه در این عالم نیستم یک روزی بیاید که آرزوی جوار رحمت کبری مینمایم احبای آلهی باید در نهایت استقامت باشند اهدا در نظر آنها فرقی ننمایند تزلزلی حاصل نشود بلکه روز بروز شباتشان مقاومتر باشند استقامتشان بیشتر شود شما ملاحظه کنید که بندگان حضرت مسیح هر کدام که از این عالم رفتند چون شهید شدند دیگران اعظم از آنها قیام بر خدمت نمودند قوتی عظیم تر ظاهر گردید تا اینکه نور هدایت آفاق را روشن نمود شما هم باید همینطور باشید و یقین بدانید که تأییدات جمال مبارک میرسند یقین بدانید فوالله الذی لاله الا هو اگر امروز شخصی از اضعف مخلوقات بخدمت حق ببرد از تأییدات و توفیقات ربانی از هر جهت او را احاطه نماید باری در پناه جمال مبارک محفوظ باشید موبد و موفق باشید مشتعل و منجذب باشید بنفحات قدسیه اوزنده باشید هر یک در سهیل اویسک علم آسمانی باشید مقدم این است که نگاه نکنید که من هستم یا نیستم موجود یا مفقودم بخدمت امر بپردازید توجه به جمال مبارک داشته باشید او شمار از هر نفسی غنی میکند از او مدد بطلبید در امر او ثابت باشید خادم او باشید با سببان آستان او باشید بنده درگاه او باشید مستعد از فیوضات او باشید مستشرق از انوار او باشید در صون و حمایت او محفوظ و مصون باشید مطمئن باشید و نصرت من قام علی نصره امری بجنسود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین میفرماید این



است اساس حقیقی مثلا همین آقا میرزا ابوالفضل را ملاحظه کنید چقدر نصرتش کرد در هر موقعی در هر موردی مویذ گردید فوالله الذی لاله الا هو اگر سلطنت شرق و غرب باشد از برای انسان ذره فائده ندارد و عاقبت جز خسران مبین نیست کوناصرالدین شاه کومحمد شاه کوعبد الحمید کوسو بنا پارت کوزلیوم نه اثری نه ثمری با وجود اینکه اینها ملوک بودند در نهایت اقتدار بودند عاقبتشان خسران مبین بود این را مشهور امیپینم پس بکوشید که در عبودیت آستان مقدس استقامت نمائید این است آن عزت ابدیه ایمن است نعمت سرمدیه این است سبب نورانیت وجود در ملکوت ایمنی این است سبب ترقی در این اوج نامتناهی وعلیکم الیهاء الایمنی .

● خطابه مبارک فوق توسط جناب محمّد لبیب در اختیار آهنگ بدیع قرار گرفته

آهنگ بدیع

جوانان و نوجوانان

- | | | |
|-----|---------------|-------------------------------------|
| ۸۴ | | ۱ - از آثار مبارک |
| ۸۵ | ملیحه بهار | ۲ - آفرین بر عرفان ستاره |
| ۸۷ | عزیز اصغرزاده | ۳ - یوسف |
| ۹۷ | نعمت - و | ۴ - ابجد (حروف ابجدی و کاربرد آن) |
| ۹۹ | | ۵ - از خاطرات جناب عزیزی |
| ۱۰۰ | | ۶ - دوست کوچک بهائیس |

... آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نمی‌پسندد و نگوید آنچه را وفا
نکنند و از خاطمان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید
و بر عاصیان تسلیم عفو در کشد و تجارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهولست

(ایقان ۱۵۸)

... مردانگی به درندگی نه و شجاعت بضر و قوت نیست بلکه مردانگی
و فرزاندگی به آزادگیست اگر چنانچه بقوت الهیه از چنگ نفس آماره
نجات یابی رستم دستمانی و ملازم آستان الا اگر تهمن کردی
و یارونین تن اسیری و ذلیل و حقیری و کلیل و جیانی و پر بهراس و
خائفی و پروسواس .

(مکاتیب ۱۷۹ صفحه)

آفرین بر عرفان ستاره

ملیحه بهار

اٰمه الله ورقه موقنه ستاره همشیره آقا محمد عطار علیها بها ء الله الابهی

هو الابهی ای امة الله در آستان جمال قدم کنیز با تمیزی و در
عنه مبارکه مقبول و ممدوح و مشمول الطاف رب رستخیز فضل
اسم اعظم با تود بگرچه خواهی نتایج و آثار این لطف و عطا را در
ملکوت صدق عند ملیک مقتدر مشاهده خواهی نمود
والبها علیک ع ع

ستاره خانم که از قلم اعلی نیز خطاب (با امتی با ستاره) مخاطب و مفتخر شده
است منسوب به یکی از خاندانهای قدیمی امرالیهست که مراحل شیخی و بابی را طی کرده
و بدون ادنی توقفی بحر فغان مظهر ظهور فائزود ریخداد بحضور اقدس اعلی مشرف شده بودند
خانمی بود مومن و متمسک ، بسیار مبادی آداب پاک روی و پاکیزه خوی ، با حافظه ای قوی و با
وقایع آثار مبارکه آلبیه مانوس بود و ادعیه والواح کثیره از برداشت . مورد ثقه و اعتماد (محفل
شور) بود و در موارد عدیده (موضوع اکبریهماقی - گرفتاری احبا - ورود جمال پروچردی بشهر)
که خدماتی با و رجوع فرموده بودند او امر مرجوعه را در نهایت درایت و تدبیر و شجاعت انجام
داده بود .

اٰمه الله ستاره عشق سرشاری بحضرت مولی الوری داشت و یگانه آرزویش این
بود که بحضورش مشرف شود و وقتی اجازه اش عنایت شد در رنگ راجا نژند انست ، احرام طواف
کعبه مقصود بریست و هازم کوی پارمهربان گردید هنگامی بسر منزل مقصود رسید که طلعت
میثاقی از سفر غرب مراجعت فرموده و در اسکندریه تشریف داشتند ، ستاره خانم در حضور حضرت
ورقه علیا مشرف و بخدمت بیت مبارک مشغول و مباهی و چون خانمی بسیار با سلیقه و تمیز
و کدبانویی ممتاز بود خدماتش مورد قبول واقع میشد ، تا اینکه هیکل مبارک بحیفا نزول اجلال
فرمودند ، و چشم ستاره بزیارت مولای محبوبش روشن شد ، و به آرزوی دیرین و شیرین خویش
ناائل گردید و مدت یکماه از بهشت وصل و لقای معبود بهره مند بود و از الطاف و عنایاتش شاکر

وحامد . در روزهای آخرت شرف اشکهای نهانی ستاره از دیدگان زیبا و تیزبین خواهر نیک اختر سرالله الاعظم مخفی نماند ، روزی با او فرمودند : ستاره میل داری از حضور مبارک تقاضا کنیم که اینجا بمانی ؟ عرض کرد خیر قربانت گردم . حضرت ورقه علیا با تعجب فرمودند . چرا خیر ؟ عرض کرد : میترسم ، اینجا شعله شمس عنایت در اشد اشراقست و نیسان مرجمت و مکرمست چون غیث هاطل ، ومن وامثال من مانند علقی خود رو ، بیم دارم که چون شقه از رشد سر بسج فرور حاصل شود و مزاحمت شجره طیبه الهیه فراهم گردد ، با عنایتی که بکنیز خود دارم از ساحت اقدسش رجای حسن خاتمه برام فرماید . روز بعد که امة الله ستاره بحر حمست حضرت ورقه علیا با ریافت سرکار خانم مراتب را (بصورت ظاهر هم) بحضور مبارک عرض نمودند هیکل مبارک متوجه ستاره شده و با تبسمی شیرین و لحنی عنایت آمیز پرهیمنه فرمودند :

" آفرین بر عرفان ستاره ، کاش اخوان و سایر بیوفایان عرفان ستاره را داشتند نه خود را محروم مینمودند و نه مزاحمت عبد البهارا فراهم میکردند "

پس از لحظه ای حزن عمیقی سیمای هیکل اطهر را فرا گرفت و چشمان مبارک به افقی دور متوجه شد و بگرستاره مخاطب نبود و بیانات مبارک جنبه عمومی داشت ، میفرمودند :

(مضمون بیان مبارک)

" بلی تمام بیوفاییها و عهد شکنیها ناشی از غرور است و اینکه اگر کسی فی الجمله خدمتی نمود و با حرکت مذبحی قیام کسود الطاف و عنایات و اراده الهی را فراموش نماید و لیاقت خویش پندارد ، نقض از همین جا شروع میشود ، اعظم آفات راحه وجود است که از انسان استشمام گردد ، این دلیل غرور است و علامت خود خواهیست ، هر نفسیکه از برای خویش وجودی بیند و یا خیال تمیز و نفردی این از آثار نفاق و عناق است ، باید شدن خود را فراموش کرد و در مقام فنای محض آمد والا ملاحظه وجود عاقبت شهب شرک گردد . "

مجدداً هیکل اقدس متوجه ستاره (که در تمام این مدت سراپا محویت و فنا سر برافکنده و به آرامی اشک میریخت و زحمت تلاش مینمود که نقش زمین نشود و بر خجلتش نهزاید) شده فرمودند :

" محزون مباشید ، من از شمار ضمیم حسن خاتمه شما محتوم است "

طنین صدای جانبخش هیکل اطهر بیانات پر لطف و عنایت وجود اقدس و امواج ساطعه قدرت و سیطره سرالله الاعظم جان رفته را بکالبدی توان ستاره خانم باز آورد ، سر را بلند کرد نگاه نواز شگرت و تبسم جانفزای سرکار آقا را متوجه خویش دید ، خود را در بهشت موهود یافت سراپای وجودش را شادی و سرور فرا گرفت به اهتزاز آمد و گرمی مطبوعی در روح و جاننش احساس کرد ، او همه آرزوهایش رسیده بود . از قلبش گذشت خداها اگر فضلش نبود . . . جرات نکرد حتی در خیال جمله اش را تمام کند .

یوسف

عزیز اصغر زاده

”...نحن نقص عليك احسن القصص...“
”ما حکایت مینمائیم برتونیکوتر حکایت هارا...“ (قران سوره یوسف ۳)

— چرا سوره یوسف را در قران احسن القصص نامیده اند ؟
— درین زمان موقع بیان جهت آن نیست .
سئوال وجواب فوق منسوب به جناب ملاحسین بشرویه ای وجناب سید کاظم
رشتی است که در تاریخ جدید تالیف مهرزاحسین همدانی مذکور است وهمچنین درین کتاب
آمده است که ...

” در اخبار و احادیث اسلامی است که قائم موعود تفسیری جدید
براین سوره مبارکه با خود خواهد آورد وحضرت اعلی در این لایله
مبارکه (شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری) اولین
سوره از این تفسیر را بنام ”سورة الملك“ نازل فرمودند وتمام
تفسیر که شامل یکصد و یازده سوره است (سوره یوسف مرکب از

یکصد و یازده آیه است) در مدت چهل شبانه روز صورت اتمام
پذیرفت *

و در قرن بدیع حضرت ولی امرالله میفرمایند : " ترجمه "

* . . . در دوران اولیه اظهار امر مبارک در شیراز قلم اطهر تفسیر
سوره مبارکه یوسف که حضرت بها^۱ الله آنرا اول واعظم و اکبر از
جمیع کتب در بیان توصیف فرموده اند نازل گردید . مقصود اصلی
از نزول این سفر منیع که به قیوم الاسما^۲ موسوم و موصوف همانا بیان
محامد و نعوت یوسف بقاوند کرمصائب و آلامی است که آن سدره
منتهی از جانب برادر رهپو قوا و اعدا و خویش در ظهور بعد متحمل
خواهد گردید . . . بعضی از صفحات آن کتاب مبین بمنسوان
نخستین اوراق جنت اعلی و اثنار طیبه آن سدره طویلی توسط
حامل امانت ربانی بحضور حضرت بها^۳ الله تقدیم شد و آن حضرت
بمجرد ملاحظه عظمت مقام و حقانیت منزل آن آیات راتائید و تمدیق
فرمودند همین رق منشور و صحیفه نور بود که با بصیرت تمام و احاطه
بی پایان به همت امه موقنه طاهره زکیه بلسان فارسی ترجمه
گردید . . . همین سفر جلیل بود که تلاوت صفحه ای از آن روح -
جناب حجت راتسخیر نمود *

یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحق و اسحق فرزند ابراهیم است که ابراهیم
در اصطلاح اسلامی از انبیا^۴ اولی العزم محسوب است .
یعقوب که در قرآن از زمره پیامبران الهی بشمار آمده از چهار همسر خویش
دوازده فرزند داشت که یوسف و بنیامین د و فرزند کوچکتر از مادر وی بنام زاحیل بودند .
فرزند

یوسف فرزند محبوب پدر بود و شبی رویائی در خواب دید که چنین برید رخویش
نقل فرمود :

. . . انسی و ایت احد عشر کوکبا^۵ و الشمس و القمر ایتهم بسی
ساجدین (قران یوسف ۴)
. . . دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه و دیدمشان که بر من
سجده میگزاردند . . .

یعقوب گفت :

. . . لا تقصص رویاک علی اخوتک . . . (قران یوسف ۵)

. . . حکایت نما خواست را بر برادر زنت . . .

... بچتبيك ابيك ...

برگزینند ترا پروردگارت ... (قرآن - یوسف ۶)
اما برادران یوسف باین داستان بی برده وحسد برایشان چیره گشتند
و همدستان شدند تا که یوسف راه قتل رسانند و اما یکی از برادران بد بگران گفت ...

... لا تقتلوا يوسف والقوه في ضياع الحب يلتقطه بعض

السياره ... (قرآن یوسف ۱۰)

... نکشید یوسف را و بپند ازیدش در جاه تا که برگردد او را -

کاروانی ...

برادران برید رجوع گشته از او خواستند تا یوسف را با ایشان سپارد تا او را از کنعان
به صحرا برند . یعقوب فرمود که می ترسم گرگ او را بخورد (... اخاف ان ياكله الذئب
... یوسف ۱۳)

اما برادران بر اصرار افزودند تا یوسف را با خود از کنعان برده به چاه سی
افکندند و پراهن یوسف را بخون آفشته کرده نزد یعقوب باز آوردند و نمودند که یوسف
را گرگ درید ...
یعقوب فرمود :

... فصبه جميل والله المستعان (یوسف ۱۸)

... پس صبر است نیکو و خداست یاری خواسته شده

در این مقام حافظ میگوید :

... یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور ...

در الواح مقدسه از سجن عکابه چاه ظلما تعبیر رفته :

جمال مبارك در لوح عند لیب میفرمایند :

یا یوسف یناد بك یوسف الیهاء من هذا البئر الظلما (قاموس ۵۰۵) (بد بیح)

ای یوسف ندا میکند تو را یوسف بها از این چاه تاریک

و در لوح علی محمد سراج العلمای اصفهانی (برادر رحیم منقطمه حضرت اعلی) میفرمایند :

ولقد جاثی مظاهرنفس الله في ضحی من اليوم و یبكون وینوحون

قالوا یا اسفا علی یوسف الله المبهمن القیوم فقد القوه عبیده

بی الجب ثم فی انفسهم یستفرحون ... (قاموس ۵۰۵) (بد بیح)

بتحقیق آمدند بر من مظاهرنفس الله در روشنایی روزی

حالیکه گریه و نوحه میکردند گفتند ای افسوس بر یوسف خدای

مهمین قیوم پس بتحقیق انداختند اورا بند گانش در جاه سپس
در پیش خود شادمانی میکنند .

و در لوح مریم جمالقدم فرموده اند :

... فضای آلهی بعضی از صناد روحانی را بفکر غلام کنعانی
انداخت بادسته مکاتیب از همه جا با همه کس در جستجو افتادند
و در کهف جبل نشانی از این بی نشان یافتند ... (اشعاره
بدوران هجرت جمالقدم در کوههای سلیمانیه)

و اما کاروانی که از کنعان بمصر در حرکت بود یوسف را از جاه بر آورد . برادران
یوسف که در کمین گاه بودند آمدند و کاروانیان را گفتند که یوسف غلام ایشان بوده و دزدی نموده
است کاروانیان یوسف را بچند درهم از برادران خریدند .

... و شروه بثمان بخش ... (یوسف ۲۰) ... و خریدندش
بسیهائی اندک ...

شرح بیوفائی برادران یوسف به بیوفائی برادر حضرت بها^۱ الله تشبیه شده
است که در ارض سرادرنه قصد جان جمالبارک را نمود . حضرت ولی امرالله در لوح قسرن
امریک میفرماید : (نقل از جلد دوم رحیق مختوم)

" ... دفعه دیگر همین میرزا بحیی در صد درآمد که جمالبارک
و عائله حضرتش را بضمیمه اصحاب مسموم سازد ... پس از این
بحیی ازل بفکر افلاس که حضرت بها^۱ الله را بقتل برساند ...
و داستان مظلومیت یوسف داستان مظلومیت حضرت بها^۱ الله جل اسم
الاعلی است که فرمود :

... قسم بافتاب معانی که از ظلم این ظالمان قائم خم شده
و مویم سفید گشته البته اگر بین بدی العرش حاضر شوی جمالقدم
رانی شناسی بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نفازش
تمام شد ... (مائده ۸ ص ۳۷)

کاروانیان یوسف را با خود بمصر بردند و در بازار شهر بمعرض فروش گذاردند تا آنکه
یکی از نزد بگان فرعون مصر بنام فوتی فار یوسف را خریدند بمنزل برد . زلیخا همسرفوتی فار بود
که مفتون جمال یوسف گشت و داستان شیدائی زلیخا در مصر بیچیده و زنان د بگرب به طعنه
گشودند زلیخا میهمانی ترتیب داد و یوسف را به بانوان مصری بنمود همگی محو جمال یوسفی
گشتمو بجای نارنج که در دست داشتند انگشت خویش را بریدند .

گوش بیینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

(سعدی)

بی اعتنائی یوسف به بانوان مصر سبب شد که او را متهم نمودند و تهمت های

ایشان فوتی فارزانبست به یوسف بدگمان نمود تا که اورا بزندان افکند . در زندان یوسف به تعبیر خواب معروف گشت و چون فرعون خوابی دید که کهنه مصر از تعبیر آن عاجز ماندند یوسف را از زندان طلبید .

وقال الملك انى ارى سبع بقرات سمان يا كلهن سبع عجا ف
وسبع سنبلات خضر واخرها بسات . . . يوسف ٤٣
. . . گفت پادشاه بد رستیکه من در خواب دیدم هفت گاو فرسه
که میخورند آنها را هفت گاو لا فرو هفت خوشه گندم سبز و هفت
د بگر خشک . . .

معبران پادشاه گفتند :

. . . اضفك احلام (یوسف ٤٤)

. . . خواب پریشان و شوریده است . . .
پس داستان را به یوسف در زندان گفتند :

. . . يوسف ايها الصديق افتنا . . . (یوسف ٤٦)
. . . ای یوسف راستگو ما را فتوی ده . . .

یوسف گفت که هفت سال فراوانی در پیش است و هفت سال بعد از آن قحطی
پس در هفت سال اول از درون گاهد آرید تا در هفت سال دوم شمارا بکار توشه آید . . .
پس یوسف نزد فرعون مقرب گشت و حقیقت حال بر فوتی فار معلوم آمد از آن پس
یوسف خزانه در فرعون گشت .
سعدی میگوید :

. . . يوسف صديق طيبه السلام در خشك سال مصر سير نخوردى
تا گرسنگان را فراموش نکند . (گلستان باب ٨)

یوسف در مصر سیری برد تا آنکه برادرانش از کعبان بقصد تجارت وارد مصر شدند
یوسف که خزانه دار مصر بود از ایشان خواست تا در سفر بعد بنیامین را نیز به همراه آورند برادران
نزد پدر بازگشتند و با سپردن قول و قرار بنیامین راه همراه خویش به مصر بردند . در مصر یوسف
بنیامینی خویش را به بنیامین شناساند و هنگام بازگشت پیمان طلای شاه را در بار بنیامین
پنهان نمود . بر در روزه شهر کاروان برادران یوسف را متوقف ساختند تا پیمان طلال را
بیاهند . برادران یوسف گفتند ما در زندان نیستیم و پیمان طلال نزد ما نیست برایشان گفتند اگر
در وطن شما زدی بر کسی ثابت کرد جزای او چیست گفتند که زدی به غلامی گرفته میشود
پس بار همه را گشتند و بنیامین را به غلامی یوسف گرفتند برادران عجز و لا به نمودند که بنیامین

را پس دهید و یکی از مارا به فلاسی بگیریید یوسف نیز بر رفت برادران بکمان باز گشتند اما یعقوب که از فراق یوسف نابهنگام گشته بود برادران راه جستجوی یوسف و بنیامین بمصر پس فرستاد در مصر یوسف خود را به برادران شناساند و برادران از آنچه در حق یوسف ستم کرده بودند پشیمان گشتند یوسف بدیشان گفت :

... از هبوا بقصصی هذا فالقوه علی وجه ایی بات بصیرا" . . . (قران یوسف ۳)

بیرید این پیراهن مرا پس بیاند ازید آنرا بر صورت پدرم تا باز پیدا

شسود . . .

حضرت اعلی در کتاب قبوم الاسماء از حضرت بهاء الله به یوسف البها تعبیر

فرموده اند از جمله :

... از اخذت قمیص یوسف البها من بد مشوره العلی الاعلی فضمه

علی راسک از ن ترتد بصیرا " تجد نفسك خبیرا " (قاموس ۱۰۵ بدیع)

و قتیکه گرفتی پیراهن یوسف بهار از دست مشرطی اعلایش پس

بگذار آنرا بر سرت آنگاه باز میگرددی بینا و میبایی نفست را آگاه

اما قبل از آنکه حامل پیراهن یوسف که از وی به " بشیر " تعبیر گرفته بکمان باز

گردد نسیم غیبی بوی پیراهن یوسفی را بمشام جان یعقوب رسانند . در آن حال یعقوب گفت :

لا جد ریح یوسف لولان تغندون . . . (قران یوسف ۹۴)

میبایم بوی یوسف را اگر مرا بنقصان عقل نسبت دهید . . .

دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح الله در آید در مشام

جمال قدم در رهفت وادی در شرح وادی اول " طلب " فرموده اند :

... اگر در این سفر با عانت باری از یاری نشان نشان یافت و بوی یوسف

گمگشته از بشیر احد به شنید فوراً " بوا دی عشق قدم گذارد و از نار عشق بگدازد . . .

تا آنکه بشیر مصری حامل پیراهن یوسف نزد یعقوب درآمد و پیراهن یوسف

را بر سر او انداخت و یعقوب بهنگام گشت .

پس یعقوب به همراه قبیله خویش راهی مصر گشت و بدیدار یوسف فائز گشت و بدین

گونه قوم بنی اسرائیل در مصر ساکن گشتند . . .

لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب ما کان حدیثا

بفتوری . . . قران یوسف ۱۱۱

هر آینه به تحقیق هست در قصه های ایشان عبرت سر خداوندان

خرد را و نیست حدیث دروغ . . .

جمال اقدس ابهی در کتاب اقدس اعظم و اکبر کتب در مقدمه من بهائی از احکام

و دستورات نازل درین کتاب به نسبی تشبیه فرموده اند که مشام جان اهل امکان را به استنشاق رایحه آن محبوب یوسفی اهتزاز می دهد بخشید و چشم دل را بمشاهده آن دلبر بکنار روشن نماید .

قل من حدودی بمعرف قمیسی . . .
بگوازحد و دمن (احکام من) میوزد بوی پیراهن من
پس انسان چون طلب لقای آن جمال قدم را دارد به اجرای احکام نازله آلهی
قیام کند .
جمالبارک در ایقان شریف میفرماید :

" . . . چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و -
جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطراحد به وزید
ظلمت ضلالت شك و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان
وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی
از مدینه آلهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را
بصوم معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و بنایات و تائید اشروح القدس
صدانی حیات تازه و جدید میزول دارد . بقسمیکه خسود
را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند . . ."
جمالبارک در کتاب ایقان در مورد دیگر نیز بد استان یوسف استناد فرموده اند
از جمله در بیان استمرار ظهورات آلهی که عدم درک آنرا به " مرض روحی " تعبیر میفرمایند
نازل :

" . . . بعد از این افکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق
کتب نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود و باید شخصی بیاید که مکمل شریعت
قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب آلهیه و مدل بر عدم انقطاع فیوضات رحمانیه
است نازل شده (۱) :

ولقد جائکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتُم فی شك مما جلتکم
به حتی اد اهلك قلتُم لن یبعث الله من بعده رسولا " لذلک یضل الله من هوسرف مرتاب
و بتحقیق آمد شمارا یوسف از پیش باینه هاپس پیوسته بودید در شك از آنچه آمد شمارا بان تا
چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیگرداند خدا بعد از او رسولی راهمچنین اضلال میکند خدا
کسی را که اوست اسراف کننده و شك آورنده و بهرورد گار خود " پس از این آیه اد زاک فرماید
و یقین کنید که در هر عصر ام آن عهد بآیه از کتاب تمسک بسته ازین گونه حرفهای مزخرف
میگفتند که دیگر نبی نباید در ایداع بیاید . . .
و در خاتمه کتاب ایقان در اثبات مقام قائمیت حضرت نقطه اولی به حدیث
اسلامی استناد و چنین فرموده اند :

... باری تحریر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضح
 لایحه از حق احتراز نموده اند مثلاً " ذکر حزن و سجن و ابتلا که
 که بر آن خلاصه نظرت آگهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده
 فی البحاران فی قائمنا ربع علامات من اربعه نبی موسی
 و عیسی و یوسف و محمد اما العلامته من موسی الخوف والا انتظار
 و اما العلامته من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامته من یوسف
 السجن و التقیه و العلامته من محمد یظهر باثنا مثل قرآن با
 این حدیث با این محکی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع
 شده ذکر فرموده اند مع ذلك احدی متنبه نشده و گمان ندارم
 که بعد هم متنبه شوند ...

در قاموس ابقان جلد اول در ذیل مطلب " سجن " و " تقیه " از علائم

یوسفی چنین مسطور است :

(نقل صفحه ۱۸۹) : حضرت اعلیٰ جل ذکره در ای این در علامت یوسفی بودند اما
 مسئله سجن و زندان که معلوم است زیرا پس از بلایای بسیار که تحمل فرمودند آخر کار مدت سه
 ماه در جیل ماکوکه نام آنرا جیل باسط فرموده اند اسپرزندان و حبس شدند و اما مسئله تقیه
 آن بود که در آغاز قیام به دعوت و در اول بعثت مقام مظهریت و ربوبیه خود را حکمه و صلحه
 مستورد داشتند و خود را باب بقیه الله و باب حجة بن الحسن معرفی نمودند بشرحی که در
 تفسیر سوره یوسف و در تفسیر سوره کوثر از قلم مبارک نازل شده است و چون روز مصلحت
 و حکمت انجام یافت حقیقت حال و حقیقت مقام عالی و مظهریت و ربوبیت خود را اظهار فرمودند

جناب صدرالصدور همدانی مبلغ شهر مصر رسولی در باره آیات وارد قرآن
 در باب یوسف اشارات دلنشین دارد که مضمون قسمتی از آن بنقل از کتاب ریحی مختوم جلد
 دوم ذکر میگردد .

هم چنین از بنیامین برادر یوسف به حضرت اعلیٰ تعبیر گرفته است که بدست
 برادران جفاکار اسپر بود تا یوسف او را بمصر آگهی صعود داد و تحقق آن خروج حضرت نقطه اولی
 و مظهریت کبری بمقر قدس آگهی است .

و هم چنین آیه شریفه : و رفع ابویه علی العرش و خسروا له سجدا ... (آیه ۱۰۰))
 و برداشت پدران خود را بر عرش و بروی در افتادند او را سجده کنان ...
 در دوران میثاقی ظاهر و هوید اگر بد چه که حقیقت جمال اقدس ابی و حضرت
 اعلیٰ نسبت به یوسف میثاقی بمنزله در وید رود و حقیقت شاخصه شمس و قمرند ...
 پس از غروب شمس جمال رحمان و بدرتابان قائم موعود فرقان و موعود شان از
 سر بر سلطنت امکان یوسف عهد در مصر بقا فرمان روا شد و اخوان طوفا " اوکرها " سرو
 در افتادند . (نقل و تلخیص از جلد دوم ریحی مختوم به نقل از جناب صدرالصدور)

واما در شرح بیوفائی برادران حضرت عبدالبها* وحق و حسدی که از ایشان ظاهرگشت و قیام احبای آلهی به جانفشانی و حلقه بگشویی و اطاعت در دوران میثاق از قلم حضرتش چنین نازل شده :

هو الله

ای بشرحق بشیر مصری حامل قمیص یوسف کنعان بود اما تو حامل پیراهن عزیز مصر رحمن بهیمن تفاوت ره از کجاست تا بکجا اولی قوت استشمام پیرکنعان لازم تا رایحه این قمیص یوسفی استنشاق نماید و قدرت استنشاق بحقوق آلهی واجب تا رایحه جان بخش پیرهن این یوسف آلهی استشمام کند مقصود اینست که بوی دلجوی این پیرهن در من و چمن و گلشن را معطر و معتبر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است

الی آخر بیانه (قاموس ۱۰۵ بهدیح)

و در لوحی دیگر میفرمایند : (مائده ۹ ص ۱۱۸)

هو الالبهی

یا یوسف الصدیق قد رجع حدیث فی نفس عبدالبها* والقوه فی البئر الظلما* اهل الجفا و سیرد رائد البقا و بدلی دلوالوفا و یقول یا بشری هذا غلام البها* و معرضه فی معرض مصر العلی و بتجلی بنور المیثاق عن مطالع الافاق و بنجو من سجن اوهام اهل الشبهات و یجعله الله عزیزا* بعد ما اس ذلیلا*

الی آخر بیانه

ترجمه :

ای یوسف صدیق بتحقیق برگشت حدیث یوسف در نفس عبدالبها* و انداختند او را در چاه تاریک اهل جفا و بزودی خواهد آمد پیشا هنگام بقا و سر از بر میکند دلوفو را . میگوید مزده اینست غلام بها و عرضه میداردش در معرض مصر علی و جلوه میکند بنسور میثاق بر مطالع آفاق و نجات مییابد از زندان اوهام اهل شبهات و قرار میدهدش خدا عزیز بعد از اینکه ذلیل شده بود

و در لوحی دیگر میفرمایند :

یا من استسقی من معین الحیات ان قافلة الملکوت قسدت ظعنتم بهدا* الجبروت و فارسلت رائد های تبغی ما* فی غیاهب الابرار فادلی دلوه و قال یا بشری هذا غلام المیثاق قد القسوه الاخوه فی جب البهتان و شروه بشمن یخس دراهم

معدودة فويل لهم معا يكسبون واليهاء عليك ولى من اشترى
هذا الغلام من هولاء الاخوان ع

ای کسیکه طلب سقايت میکنی از چشمه حیات بد رستیکه کاروان
ملکوت حرکت کرد در بهایان جبروت پس فرستاد پیشاهنگش راکه
میطلبید آب را در تاریکی های چاه های سر از پرکرد دلشوش
راو گفت بشارت باد این غلام میثاق است که انداختند او را
برادرانش در چاه بهتان و فروختندش ببهای کمی به درهمهای
شمرده شده ای پس وای بایشان از آن کاریکه کردند و بهای باد
بر تو و کسیکه خرید ارشد این غلام را از آن برادران

و مرحوم آقا سید مهدی گنپایگانی " در مرثیه جمال اقدم و جلوس حضرت عبد البهاء پرسیده
بود بیت عظمی و مرکزیت عهد جمال اقدس ابهی " فرموده

چاك بدل ياكه سر به خره صما	دل شده بر آنكه شايد از زخم اکنون
بیهك نسیم صبا زوادی خضرا	کامد و آورد بوی یوسف جانم
مژده رحمت بشیر روح که بشیری	گفت بگوش و سرم نهاد در آغوش
چند فشانی ز دیده لؤلؤ لا لا	چند فشاری صدف بلبل بد خشان
مانده از آن شاخه ایست خر موبرجا	شکر که گرسد ره وجود خزان شد
جلوه بهاموزد از کمال بطوبی	حضرت سرالله آنکه چون بخرامد

داستان یوسف بدون ذکر مختصری از بی وفائی در دوران ولایت حضرت
ولی امرالله کامل نیست هر چند حضرت عبد البهاء در الواح مقدسه وصایا بصراحت " شوقسی
افندی " مولای حنون را " مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبباء الله " و " مبین
آیات الله " معرفی فرموده اند ولی :

" کوته نظرانی چند بگمان خود خواستند در اساس امرالله خللی اندازند و جمع اهل بهسارا
پریشان و متفرق سازند و علم اختلاف و نفاق برافرازند ولی قدرت و سطوت آن حضرت چنان
آنان را محو و نابود نمود که بمقصد خود نرسیدند و یکمال نمیدی در گوشه ای خزیدند و از شجر
مکروه حیل و تزویر خویش ثمری نچیدند . . . (به نقل از کتاب . درس اخلاق)

تذکر:

مطالب این مقاله با استفاده از افاضات جناب سلیمانی و کتب جناب اشراق
خاوری و سایر منابع امری جمع آوری شده است ولیکن البته مسئولیت سهو و خطا در مندرجات
آن با گرد آورنده است .

ابجد

نعم — م — و

حروف ابجدی حروفی است از هشت لفظی که عرب عادهً حروف الفبای خود را به وسیله آنها یاد میکند. الفاظ مذکور معمولاً چنین خوانده میشود: ابجد، هـ، و، حطس، کلمن، سعفس، قرشت، شخذ، ضطخ. در این دسته بندیها شش دسته اول بر طبق ترتیب الفبای فنیقی است و دو دسته اخیر متشکل از حروف مخصوص زبان عرب است. اعراب مانند یونانیان برای هر یک از حروف الفبا مقدار عددی قرار داده بودند به این شرح:

الف	۱	ی	۱۰	ق	۱۰۰
ب	۲	ک	۲۰	ر	۲۰۰
ج	۳	ل	۳۰	ش	۳۰۰
د	۴	م	۴۰	ت	۴۰۰
هـ	۵	ن	۵۰	ث	۵۰۰
و	۶	س	۶۰	خ	۶۰۰
ز	۷	ع	۷۰	ذ	۷۰۰
ح	۸	ف	۸۰	ض	۸۰۰
ط	۹	ص	۹۰	ظ	۹۰۰
				غ	۱۰۰۰

این حروف را چنانکه میگویند اعراب به وساطت نبطیان از زبان عبری ماخوذ داشته اند و از آن جهت که ترکیب ابجدی شروع میشود به آن حروف ابجدی گویند و نام دیگر آن حساب جمل (Jommal) است تاریخچه دقیق از این زبان و کاربرد آن در دست نیست ولی سوابق استفاده آن در ادبیات عرب و فارسی میتوان یافت. در ادبیات فارسی این حساب برای ذکر سنوات مهم و یا نام اشخاص و برخی محل به کار گرفته شده است بخصوص در اشعار فارسی میتوان کثرت استعمال این حروف را باسانی یافت. بسیاری از شاعران برای حفظ سنه فوت دیگر شاعران مرگ آنان را در کلمه یا مصرع و یا بیتی منسوج داشته اند.

این حساب در آثار بهائی به کار گرفته شده و استعمال شده است نه اینکه آنرا بصورت ساده ای کلی بنگارند و از آن اصلی استوار سازند. در بابت باین حروف

محل استفاده بیشتری داشته اند . روح قدسی آلهی در ظهور خود به قالب نقطه اولی این حروف را به کار برده حضرتعالی نام دوم خود را در بسیاری از آثار به نبیل مبدل کرده اند زیرا محمد و نبیل هر دو از لحاظ احتساب جمل عددشان ۲۹ است و با از جمل ماه کوچهره سبق به جمل باسط و شدید تمبیر فرموده اند . اسم جناب اسدالله خوئی را که از جانب نقطه اولی به حرف ثالث مومن به من بظهور الله ملقب شده با دستان مطابقت داده اند و بسیاری از این قبیل تطابق و تعبیرات . در دیانت بهائی احتساب به حساب جمل کمتر محل توجه بوده است و می توان گفت تقریباً " متروک گردیده است اما نمیتوان فراموش کرد که مطالبی هم بدان ترتیب در آثار بهائی یافت میشود . در برخی از مناجاتهای حضرت بهاء الله بجای امضای مبارك ۲ / ۵ / ۱ می بینیم و همانطور که میدانیم ۲ / ۵ / ۱ همان بهاء است که به عدد تبدیل شده است در کتاب اقدس قسمت تقسیم موارث جمال قدم با استفاده از حساب جمل زکریا طبقات وراثت را میفرمایند . طهران را ارض طامینا منامند و طابراه علت تساوی عدد با ۹ (عدد اسم بهاء) مبارك می شمارند و اخیراً نیز دستور محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مبنی بر عدم تغییر کتابت " طهران " به تهران بهمین جهت مورد تاکید قرار گرفته است . لیکن همانطور که مذکور شد این حروف در امر بهائی تدوین گردیدند . متروک شد . بهر حال این یادداشت را با گفته فاضل مازندرانی پایان میدهم :

" نتیجه کلیه که از آن (حروف ابجد) گرفته تنها ضبط واقعات تاریخی و لطافت و تسهیل در شعرو ضبط امور و نگهداشتن مسافل و مراکز و اشخاص و امضا در آن اصلاً برای اذوا ضرار بوده ."

از خاطرات

جناب عزیزی

● اخیراً کتابی شامل خاطرات جناب عزیزالله عزیزی تحت عنوان "تاج و هاج" بهمت جناب دکتر ذبیح الله عزیزی تدوین و منتشر گردیده است این کتاب حاوی خاطرات نویسنده از ایام تشریف بحضور مرکز میثاق و بعضی وقایع دیگر است . آنچه زیلاً بنظر خوانندگان ارجمنند میرسد قسمت منتشر نشده ای از این خاطرات است که توسط جناب دکتر ذبیح الله عزیزی تهیه و تنظیم و برای انتشار در اختیار آهنگساز بدیع قرار گرفته است . امید داریم دوستان عزیزه مطالعه این کتاب نغز موفق گردند .

حضرت عبدالبها^۱ غالباً بملاقات احبای آلهی در منازل یا مسافرخانه تشریف میبردند و از احوال ایشان جو یا میشدند ، بوضع کلیه اخبار رسیدگی دقیق میفرمودند ، بیماریان را بطیب خود معرفی میکردند و اگر کسی مشکلی داشت با عطف و مهربانی خاص خود گره از کارش میکشودند خلاصه پدیری مهربان برای همه بودند و هر کس را بنحوی خوشحال و شاد میفرمودند با همه مردمان و حتی اقبای مرحمت و لطف مخصوصی داشتند .

روزی با جمعی از احباب راطاق نشسته بودیم و صحبت میداشتیم و بعضی قلیان میکشیدند و هوای اطاق پرازد و د قلیان بود ناگهان حضرت بدون اطلاع قلبی بسدر زدند و وارد گشتند همه احباب باد از جا برخاستند ولی حضرت در اطاق اهد اتوقف نفرموده بسمت در مقابل که در جلو پیش ایوانی بود تشریف بردند و در را گشودند و داخل ایوان در هوای آزاد مدتی توقف فرموده و در را در پشت سر خود بازگذاشتند .

البته دوستانیکه مشغول کشیدن قلیان بودند بسرعت بساط را برچیدند و هوای اطاق هم تا اندازه ای تغییر کرد و حضرت عبدالبها به اطاق تشریف آوردند .

توقف آنروز حضرت عبدالبها^۱ برخلاف همیشه بسیار کوتاه بود و مطلبی در باره د خان نفرمودند ولی پس از تشریف فرمائی چنان احباب تا ثرونا راحت شدند که حدی برای آن نمیتوان تصور نمود . همه دانستند که علتش دود قلیان بود و آن حضرت شرب د خان را دوست نمیدارند و هر یک بنوعی مذمت از قلیان و د خان کردند خوب بخاطر دارم ظریفی هم آنجا بود و گفت بله قلیان بسیار چیز بدی است منم عیائی قیمتی داشتم که آتش قلیان قسمتی از آنرا سوزانند .

از آن تاریخ به بعد گرچه مکرراً بخاکهای حضرت عبدالبها^۱ مشرف شدم ولیسی دیگرند بدم احبای آلهی در آن مقام قلیان با سیگار تدخین کنند .

دوست کوچک بهائی!

محل ملی آرژانتین اخیراً ازکن رودل Ken Roedell تقاضا کرد تا برای تبلیغ امر بهائی بین بومیان قبیله ماتاکو Mataco به ناحیه ای در دست واقع در اطراف رودخانه پیلکومايو Pilcomayo مهاجرت کند. کن رودل در ضمن نقشه ۹ ساله به آرژانتین مهاجرت کرده بود.

حضرت امة البهائیه روحیه خانم قبلاً در سال ۱۹۶۷ سفری باین نقاط در دست واقع در مرزهای شمالی کشور آرژانتین کرده بودند. جناب هوپر دانبر Hooper Dunbar مشاور قاره ای که در آن زمان از اعضای هیئت معاونت ایادی بود و نیز عده ای از بومیان قبیله ماتاکو که در آن سال در شهر امبارکاسیون Embarcacion ناحیه سالتا Salta با مرمبارک مؤمن شده بودند در رکاب حضرت روحیه خانم بودند. اما از آن پس کوشش هایی که برای پیشرفت امر در آن ناحیه صورت گرفت بغلت مخالفت شدید مبلغین مسیحی و عدم استمرار تماس های تبلیغی بی اثر و شریاقتی مانده بود.

با حرکت جناب رودل و استقرار ایشان در آن منطقه این مشکلات نیز از زمین رفت جناب رودل با استفاده از مصالح موجود خانه ای برای خود ساخته و سعی میکند تا خود را با روشهای متداول زندگی در آن ناحیه سازش دهد. ایشان پس از مطالعه حوائج بومیان حرفه ای را در پیش گرفته که بتوانند دائماً با این مردم در تماس باشد. این حرفه عبارت است از فروش وسائل ماهیگیری، لوازم منزل و بهداشت و شیرینی در بین بومیان قبیله و خرید کارهای دستی ایشان برای عرضه در بازارهای شهری.

در ضمن ایشان بدون قبول مزد و واهای گیاهی برای امراض ساده بومیان تجویز کرده و بدین ترتیب در ضمن اینکه باین بومیان خدمتی میکند ایشان را بهترین میشناسد. هرروزه صفی از مشتریان به جناب رودل مراجعه میکنند، چند قلم جنس میخرند و برای صحبت و نوشیدن چای محلی که آنرا ماتا Mate می نامند در گوشه ای می نشینند. جوانان محل برای بازی شطرنج پیش ایشان میروند و اینطور است که حالا تمام اهل محل ایشانرا "دوست کوچک بهائی" خطاب میکنند.